

چهارشنبه ۱۶ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته ... منزل دبیرالملک رفتم. جهتش این بود کاغذی که به او نوشته بودم در مسئله آقاظاهر آن کاغذ را به صدراعظم نشان بدهد و مطلب را به ایشان حالی نماید.

شنبه ۱۹ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه رفتم.

دو سه روز قبل عریضه به خاکپای مبارک عرض کرده و از بیکاری و تنگی معاش شکایت کرده بودم. دستخط صادر شده بود که باید معاش مرا منظم بکنند و یک حکومتی هم به من التفات بشود که از جانب خود نایی به آنجا مأمور کنم و به همین عبارت مرقوم شده بود که وضع عدل و رعیت‌داری را به حکام دیگر بیاموزم و علی‌العجاله آنچه از مواجب و رسوم و هرچه دخل در سال دارم بی‌کم و زیاد فردی نوشته و به حضور فرستم. من هم فردی نوشته دخل سالیانه خود را تقدیم داشتم. بعد از نهار دستخط مفصلی خطاب به صدراعظم صادر شد که سالی سه هزار تومان از عین مالیات که محلش تنخواه علاوه تذکره آذربایجان است که امسال (علاوه) شده است به من بدهد. (تفصیل این قضیه در روزهای بعد آمده است).

یکشنبه ۲۰ با درشکه به دارالترجمه رفته از آنجا به دز خانه.

چهارشنبه ۲۳ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه رفتم.

ذی‌القعدة
 چهارشنبه ۸ امروز صبح به دارالترجمه رفته. از آنجا به در خانه.

پنجشنبه ۹ امروز صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا حضور شاه رسیدم.

شنبه ۱۱ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته و از آنجا به در خانه رفتم.

یکشنبه ۱۲ امروز هم صبح پیاده به دارالترجمه و از آنجا به در خانه رفتم.

سه‌شنبه ۱۴ چون قدری دیر شده بود به دارالترجمه نرفته در توی دربار به منزل حاجب‌الدوله رفتم نشستم.

جمعه ۱۷ شب را هم با میرزا فروغی و شمس‌العلماء شام خورده خوابیدم.

شنبه ۱۸ امروز صبح پیاده از خیابان سیف‌الملک و خیابان علاءالدوله به دارالترجمه رفتم.

یکشنبه ۱۹ نهار با شمس‌العلماء خورده خوابیدم.

دوشنبه ۲۰ امروز صبح حاجی میرزا ابوالفضل و شمس‌العلماء ... آنجا بودند. ... عصر مسکوکاتی که در سر نهار بندگان همایون داده بودند بخوانم خوانده و کتابچه کرده به حضور همایونی فرستادم. این مسکوکات و مهرها را از دینور آورده بودند. مسکوکات به خط پهلوی از ساسانی، و به خط یونانی از اشکانی و مهرها به خط کوفی بود. در معنی سه خط و زبانی که مرده است و مفقود شده با کمال خوبی خوانده شد و کتابچه شده تقدیم شد و هیچ اثری معلوم نشد که این قدر ملتفت

پنجشنبه ۲۳ هستند که این قبیل کارها از دست من برمی آید یا نه..
 امروز صبح با درشکه به دارالترجمه رفته و از آنجا به
 در خانه رفتم. ... من تا ساعت چهار در خانه بوده و سه
 ساعت تمام تاریخ کاترین امپراطریس را می خواندم.
 تا دو ساعت از شب گذشته بندگان همایون با اکبرخان
 نایب ناظر و بچه های دیگر مشغول بازی شطرنج بودند
 ... تا ساعت پنج از شب رفته تاریخ کاترین امپراطریس
 روس را در حضور مبارک می خواندم.

ذی الحجه
 شنبه ۲۳ در بین راه سواره روزنامه می خواندم و خاطر همایون را
 مشغول می داشتم.

یکشنبه ۲۴ من که سه به غروب مانده به در خانه رفتم در حضور
 همایون قدری روزنامه خواندم. عزیزالسلطان آنجا بود.
 به شاه عرض کرد که من عاشق روزنامه خوانی فلانی
 هستم. شاه هم ازین فقره خوششان آمد زیرا که چندی
 بود به تحریک جمعی از آقا مردک و غیره این طفلک را
 واداشته بودند که هر وقت من روزنامه می خواندم
 اظهار کراهت می کرد. به این جهت عسر و حرجی از
 برای شاهنشاه پیدا شده بود. نه از روزنامه و کتاب
 خواندن من صرف نظر می خواستند بکنند و نه از روی
 مهر و محبت عزیزالسلطان او را می خواستند دلخور
 بکنند. من هم این تمجید عزیزالسلطان را مغتنم شمرده
 به منزل که آمدم دورین شکاری اعلائی که داشتم برای

عزیزالسلطان فرستادم و کاغذی هم به این مضمون به
 ایشان نوشتم...
 سه شنبه ۲۶ تا سر ناهار گاه سواره روزنامه عرض می کردم. ... دعای
 صباحی که معروف به خط حضرت امیر
 صلوات الله علیه است جلو گذاشته بودند.

۱۳۱۱

محرم

دوشنبه ۳ روزنامه سر ناهار خواندم.
 پنجشنبه ۶ بعضی منقورات در صندوق و درهای دو امامزاده
 (نجف در) که درینجا مدفون بودند میرزااحیدرعلی
 رفته خواند عیناً درینجا نوشته شد.
 صورت محکوکات در امامزاده جعفرابن موسی الکاظم
 «قد وقف هذه البناء حکومت شعار ملک بهمن این
 کیومرث رستمدراری تحریراً فی شهر صفرالمظفر سنة
 اثنی و سبعین و تسعمائه.» در دیگر باز به خط ثلث: «هذه
 الروضة المقدسة المنورة امامزاده جعفر بن
 موسی الکاظم.» پایین در: «عمل استاد افضل لباسانی.»
 صورت خطوط دور صندوق درویش ابراهیم معروف
 به یقینی. در کتیبه بالای صندوق سرتاسر سورة انافتحنا
 الی آخر. پایین صندوق آیه آیه الکرسی الی آخر. بالای
 سر نادعلیاً الی آخر. در دوطرف صندوق دوازده امام به
 خط ثلث. در پایین پا: «هذه الصندوق ابراهیم الیقینی ابن
 درویش صادق ابن درویش اسمعیل تاریخ شهر محرم

- سنة ثمان و اربعین و تسعمائه» و در دری که داخل حرم می شود محکوک اوست: «عمل استاد یوسف لباسانی» و صندوقش هم چوب فوفل و نقش بسیار اعلا است.
- جمعه ۷ مقرر شد خاطر مبارک را همین طور سواره به خواندن روزنامه مشغول دارم. دو فرسخ و نیم روزنامه می خواندم و می رفتیم.
- شنبه ۱۵ تاریخ خورشید کلاه امپراطریس روس را می خواندم. ... مجدداً احضار شده مشغول خواندن تاریخ بودم.
- یکشنبه ۱۶ امروزها امین حضور به حسب ظاهر خصوصیت زیادی می کند. اما همان است که آن شخص غیبی در «خلسه»^۱ نوشته است. شرح حال امین حضور بی کم و زیاد همان است.
- دوشنبه ۱۷ قریب یک فرسخ سواره روزنامه می خواندم ... تاریخ کاترین را در سر ناهار خواندم.
- جمعه ۲۱ روزنامه خواندم.
- دوشنبه ۲۴ چهار نمره روزنامه «قانون» ملکم خان را حسام السلطنه از عربستان گرفته بود و فرستاده بود و نزد دبیرالملک بود. از نمره ۲۱ بود تا ۲۵. من این روزنامه را تا نمره ۷ دیده بودم. بعد دیگر ندیده بودم و تصور می کردم که بایستی تا نمره ده دوازده بیشتر به طبع نرسیده باشد. معلوم می شود خیلی زیادتر از این است که من تصور می کردم چاپ شده. به قدر یک ساعت از دبیرالملک
۱. خلسه کتابی است که تألیفش به خود اعتمادالسلطنه منسوب است.

امانت گرفتم منزل آوردم خواندم. این نمره هائی که من دیدم هیچ دخلی به نمره های اولش نداشت. نمره های اول فحش و بی احترامی و نامربوط بود. اما اینکه حالا نوشته می شود الفاظ مستهجنه ندارد و فارسی بسیار خوب سلیس است. خیالاتش اگر از ملکم خان باشد انشایش از آن نیست. ملکم خان قابل این طور چیز نوشتن در فارسی نیست. سالها معلم من بود و مدتهای مدید آشنا و دوست. من پایه سواد و فهم او را می دانم. بلکه می توانم بگویم که خیالات هم از او نیست ... از شبهایی که دماغ دارم و خوب ترجمه می کنم یکی امشب بود که تاریخ کاترین را در حضورشان عرض می کردم.

صفر

- دوشنبه ۱ سنگ قبری نزدیک چادر من در صحرا افتاده بود (مومج) که تاریخش هزار و چهل و سه است و در خودش محکوک بود «سرکار خواجه ... ابن مرحوم خواجه الوند خلیل فی شهور سنة الف و ثلاث و اربعین». و به خط ثلث هم بود.
- دوشنبه ۲۲ امروز صبح به دارالترجمه رفتم. ... از یک ساعت از شب رفته تا ساعت چهار متصل کتاب خواندم (برای شاه).
- سه شنبه ۲۳ صبح به دارالترجمه رفته. از آنجا به حضور شاه رفتم.
- شنبه ۲۷ دو سه شب است که شمس العلماء نزد من است.

ربیع الاول

چهارشنبه ۲ امروز همه را من در حسن آباد بودم و با شمس العلماء مشغول نوشتن تاریخ سوادکوه بودم.
یکشنبه ۱۳ امروز صبح بعضی فرمایشات تاریخی دیشب شده بود اینها را نوشتم.

ربیع الثانی

جمعه ۲ امروز صبح از شهر با میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء که به توسط من از اطبای حضور شده است و از این حکیم باشیهای که در رکاب هستند از همه شان قابلتر و عالمتر است و این سفر هم باز به استدعای من ملتزم رکاب شده است، به درشکه نشسته سرخه حصار رفتیم.
یکشنبه ۴ من در منزل مانده از تاریخ سوادکوه که به جهت صدراعظم می نویسم قدری نوشته.
شنبه ۲۴ امروز صبح به دارالترجمه رفته و از آنجا به در خانه.
یکشنبه ۲۵ امروز صبح به دارالترجمه رفته و از آنجا به در خانه.
سه شنبه ۲۷ امروز صبح به دارالترجمه رفته چون دیروز به در خانه نرفته بودم آقا فتح الله فراش خلوت را مأمور فرموده بودند که بیاید دارالترجمه اگر آنجا نیستم خانه آمده جهت نرفتن دیروز را بپرسد.

جمادی الاولی

یکشنبه ۲ بعد به خانه شیخ فضل الله نوری رفتم. شیخ آدم

خوش ظاهری است و خوشگل هم هست به علاوه با علم و محاوره است.
دوشنبه ۳ امروز صبح دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه رفتم.
چهارشنبه ۵ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم. و از آنجا به در خانه.
دوشنبه ۱۰ امروز صبح به عادت همیشه به دارالترجمه و در خانه [رفتم].
سه شنبه ۱۱ امروز صبح به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه ... بعد احتساب الملک و عبدالله میرزای عکاس هم آمدند.
شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه از آنجا به در خانه ... ابلاغی از احمدخان مشیر حضور رسید که جزوه های «نامه دانشوران» امسال را شاه خواسته است و من در حیرت بودم که این چند روزه مسئله «نامه دانشوران» به چه مناسبت این طور گرم و مطرح است ... دو فقره امین الدوله عرض کرده بود: یکی شکایت از نرسیدن جزوه های «نامه دانشوران» ... مقصود صدراعظم این بود که به من حالی کند که دوستی تو با امین الدوله اینش سزا اینش نتیجه.
دوشنبه ۱۷ صبح به خانه مشیر الملک رفتم از آنجا به دارالترجمه.
چهارشنبه ۱۹ ترجمه روزنامه که شاه داده بود به اتمام رسانیدم.
پنجشنبه ۲۰ صبح از توی شهر پیاده به دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
جمعه ۲۱ امروز می خواستم که روزنامه ای که شاه داده بود

ترجمه کنم موسوم به «نول روو»، در خانه نرفته باغچه رفته ترجمه کردم.

شنبه ۲۲ عصر به صحبت میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء که این سفر مهمان من است به دوشان تپه رفتیم.

چهارشنبه ۲۶ به توسط ادیب الملک به من ابلاغ فرموده بودند تاریخ الوزرائی بنویسم، یعنی از بعد از هجرت تاکنون شرح حال وزرای سلاطین ایران نوشته شود و من امسال مصمم نوشتن تاریخ ساسانیان بودم. این تاریخ الوزراء آن خیال را تعطیل کرد. مشغول فراهم اسباب و اساس این کار هستم.

جمادی الثانیه

چهارشنبه ۴ صبح زود به اتفاق ناظم الاطباء به شهر آمدم.

پنجشنبه ۵ به اتفاق ناظم الاطباء با درشکه تا سرخه حصار آمدم.

شنبه ۷ تا ساعت یک و نیم تقریباً با صدراعظم بودم و همه را صحبت تاریخی می کردیم. جلد سوم تاریخ اشکانیان را صدراعظم امروزها می خواند.

یکشنبه ۱۵ به من فرمودند که بیایم روزنامه بخوانم.

یکشنبه ۲۲ امروز هم دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه، بعد به باغچه آمدم و مشغول ترجمه شرح حال مادموازل [مون] پانسیه شدم.

پنجشنبه ۲۶ امروزها جواهرات و نفایس موزه را حمل به خزانه اندرون می کنند که سقف موزه را تعمیر بکنند و در این اطاق بزرگ موزه که هوایش در نهایت بی اعتدالی است

بندگان همایون به واسطه سوءظنی که به تمام مردم دارند مجبورند که خودشان پنج شش ساعت آنجا بروند که اشیاء را بسته به خزانه اندرون حمل نمایند. خدا حافظ کند که این نقل موزه اسباب کسالتی برای شاه فراهم نیورد.

شنبه ۲۸ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتیم. از آنجا به در خانه.

دوشنبه ۳۰ امروز صبح به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه، از آنجا به باغچه. قدری ترجمه کرده.

رجب

پنجشنبه ۳ سه سال قبل ازین در مسئله همین لاطری ... لاطری خانه سیدحسین هندی را بهانه کردند و آن رسوایی را برای من فراهم آوردند...

پنجشنبه ۱۰ امروز صبح به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه.

شنبه ۱۲ امروز صبح... از دارالترجمه به در خانه رفتیم.

یکشنبه ۱۳ صبح به دارالترجمه رفتیم. بعد به در خانه.

سه شنبه ۲۲ با ناظم الاطباء صبح به طرف جاجرود حرکت کردیم.

پنجشنبه ۲۴ مشغول ترجمه سرگذشت مادام [مون] پانسیه شدم.

جمعه ۲۵ در خانه رفته تاریخ هانری چهارم پادشاه فرانسه را از من خواستند... سولی صدراعظم این پادشاه شرح حال خودش را مفصلاً در شش جلد نوشته است و در این ضمن تاریخ هانری چهارم قهراً در او مندرج است. از شهر فرستادم بیاوردند.

- شنبه ۲۶ من منزل مانده مشغول ترجمه شدم.
- یکشنبه ۲۷ امروز صبح در خانه رفته کتاب سولی را در حضور همایون شروع کردم و بسیار مطبوع واقع شد.
- چهارشنبه ۳۰ من در منزل ماندم و ترجمه جلد اول شرح حال مادموازل مون پانسیه را تمام کردم.
- شعبان**
- پنجشنبه ۱ این کتاب سولی طوری بامزه است خیلی مطبوع طبع همایون شده است که تا امروز عصر مرا نگاه داشتند.
- سه‌شنبه ۶ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته ... تالار موزه به واسطه سوءظنی که بندگان همایون پیدا کرده بودند دیگر مخزن جواهرات نفیسه و فلزات گرانبها نیست. در قفسه‌ها بلور و چینی چیده‌اند. جواهرات را در صندوقها گذاشته به خزانه اندرون بردند و مباحثی این چین و واچین با امین همایون بوده است. انصافاً هم خوب از عهده برآمده است.
- چهارشنبه ۷ امروز صبح علی‌الرسم پیاده به دارالترجمه رفتم.
- پنجشنبه ۸ صبح با شمس‌الاطباء به دیدن آقامیرزاسیدمحمد^۱ مشهور به آقا کوچک پسر آقاسیدصادق مرحوم رفتم. با این شخص من چهل سال است آشنا هستم. هر دو تلامذ ملاابراهیم جوشقائی بودیم و تقریباً سنمان هم یکی است. آقا مرد بسیار باهوش و جربزه‌ای است. قبل

۱. ایشان بعدها رهبری نهضت مشروطه را انجام داد.

- از آنکه دوازده سال قبل به سفر عتبات پرود در طهران بود، فرانسه تحصیل می‌کرد. از دیدنش بسیار خوشحال شدم. از شاگردهای اول حاج میرزا حسن شیرازی است و از طرف او مجاز به اجتهاد.
- دوشنبه ۱۲ از آنجا به دارالترجمه [رفتم] روزنامه سفر عراق که از چاپ بیرون آمده بود حضور مبارک بردم.
- چهارشنبه ۱۴ صبح به آنجا فاتحه خوانی رفتم بعد دارالترجمه.
- پنجشنبه ۱۵ تا غروب مشغول تصحیح ترجمه بودم.
- یکشنبه ۱۸ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم.
- چهارشنبه ۲۱ امروز به دارالترجمه و از آنجا به در خانه.
- چهارشنبه ۲۸ امروز صبح با شمس‌العلماء به اتفاق دارالترجمه رفتم.
- رمضان**
- شنبه ۲ جلد اول کتاب شرح حال مادموازل مون پانسیه را که حسب‌الامر ترجمه کرده بودم دیروز به حضور فرستاده خیلی پسند فرموده بودند.
- چهارشنبه ۶ پیاده به دارالترجمه رفته میرزاغیاث کاشی برادر میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] که جزو دوم کتاب اسدالغایه را ترجمه نموده بود به حضور بردم.
- پنجشنبه ۷ امروز صبح علی‌الرسم دارالترجمه رفته. از آنجا به در خانه.
- شنبه ۹ من جلد دوم تاریخ مون پانسیه را شروع کرده‌ام. به این جهت باغچه رفته مدتی مشغول ترجمه بودم.
- یکشنبه ۱۰ دارالترجمه چون خانه تکانی می‌کردند باغچه رفته

عصر مراجعت به منزل شد.

دوشنبه ۱۱ امروز صبح با دارالترجمه رفتم به جهت اینکه دوشنبه بود کسی نبود ... ما ایرانی‌ها کجا مهندس داریم، معلم کل علم ریاضی میرزا عبدالغفار نجم‌الملک سابق و نجم‌الدوله حالیه است که هر را از برّ فرق نمی‌دهد و در تقویم امسالش با وجود اینکه زیج پدرش است در تعیین روز نوروز خبط کرده است.

سه‌شنبه ۱۲ مترجمین دارالترجمه را که سالی یک‌بار به حضور می‌روند غالباً در این موقع سال است که حضورشان می‌برم پنج به غروب مانده مراجعت به خانه شد (روز آخر سال).

www.ketabfarsi.com

www.ketabfarsi.com

www.ketabfarsi.com

www.ketabfarsi.com

www.ketabfarsi.com

مجلد چهاردهم: ۱۳۱۱ - ۱۳۱۳

پنجشنبه ۱۴ (دوم فروردین) امروز صبح دارالطباعه از آنجا به در خانه رفتم.

یکشنبه ۱۷ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم.

دوشنبه ۱۸ تاریخ سوادکوه که در واقع تاریخ تمام مازندران و گیلان و استرآباد و رویان است و موسوم به کتاب «التدوین فی تاریخ جبال شلقین» که به اسم صدراعظم نوشته و چند ماه است که مشغول تألیف او بودم امروز تمام شده بود خدمتشان تقدیم داشتم.

سه‌شنبه ۱۹ به عادت همیشه دارالترجمه و در خانه رفته به خانه مراجعت کردم.

پنجشنبه ۲۱ چون صبح دارالترجمه نبود صبح مستقیماً به در خانه رفتم.

جمعه ۲۲ من هم باغچه رفته مشغول ترجمه شدم.

- سه‌شنبه ۲۶ امروز دارالترجمه رفته. از آنجا به در خانه.
پنجشنبه ۲۸ امروز به دارالترجمه. از آنجا به در خانه.

سوال

- یکشنبه ۱ امروز صبح به دارالترجمه رفتم. معلوم شد که بندگان همایون به سلام سردر که موضع دارالترجمه است تشریف خواهند آورد.
پنجشنبه ۵ امروز دارالترجمه رفته. از آنجا به در خانه رفتم.
شنبه ۷ امروز صبح دارالترجمه رفته. و از آنجا به در خانه رفتم.
شنبه ۲۱ من عرض کردم مدتی است روزنامه‌نویسهای فرنگ ساکت‌اند و بهانه چرا به دستشان می‌دهید که از خانواده سلطنت بد بنویسند ... مجال ندارم شرح حال این محمد میرزا (جلال السلطنه) را بنویسم. باشد یک وقتی در ضمن ترجمه شرح حال صاحبان القاب ایران که خیال دارم تألیف نمایم و اوصاف این بزرگوار را هم بنگارم.
دوشنبه ۲۳ صبح پیاده دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه.
پنجشنبه ۲۶ امروز به دارالترجمه و از آنجا به در خانه.
جمعه ۲۷ چون از برای علی محمدخان لقب مجیرالدوله گرفته بودم نمی‌شد که میرزا فروغی بی‌بهره باشد به اصرار زیاد لقب ذکاءالملکی که معنی آفتاب مملکت است برای او گرفتم.
شنبه ۲۸ امروز پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه.

ذی القعدة

- دوشنبه ۱ صبح پیاده دارالترجمه رفته ذکاءالملک هم همراه بود.
چهارشنبه ۳ امروز صبح بعد از رفتن به دارالترجمه و در خانه مراجعت به خانه شد.
شنبه ۶ دیروز محض مرحمت مرا پهلوی تخت خودشان نشاندند و به عکاس حکم فرمودند که صورت خودشان را با من بیندازد.
جمعه ۱۹ شاه بعضی فرمایشات درویشانه فرمودند. من جمله این شعر را خواندند «بعد درویشی اگر هیچ نباشی شاهی.»
یکشنبه ۲۱ میرعلینقی تاجر رشتی ... دعوت کرده بود که غذای رشتی بدهد. با شمس‌العلماء پیاده از خانه منزل او رفتیم. ... امین‌الاطباء را هم چون گیلانی است دعوت کرده بود. ذکاءالملک میرزا فروغی و میرزا علی محمدخان مجیرالدوله و سیدحسین مترجم هندی هم در آنجا بودند.
چهارشنبه ۲۴ جلد دوم مادموازل مون پانسیه را که پاک‌نویس و مجلد شده بود و من ترجمه کرده‌ام به حضور فرستادم.
شنبه ۲۷ چون دیروز فرموده بودند تاریخ ختنه (به مناسبت ختنه‌سوران عزیزالسلطان) بنویسم دیشب و امروز مشغول شده رساله مفصلی از حدیث و آیه قرآن و سایر تواریخ از شرایع اسلام تصنیف کرده عصر منزل صدراعظم رفتم.

ذی الحجه

چهارشنبه ۲

امروز جلد سوم شرح حال مادموازل مون پانسیه را شروع کردم و یوسف را هم شلاق زیاد زدم و از انکشافات تازه اینکه شلاق لغتش نه عربی است و نه فارسی و نه ترکی و این لغت آلمانی است و ظاهراً از آلمان‌ها به انگلیس‌ها رسیده و از انگلیس‌ها به ما اگرچه رساله‌ای که در باب ختان نوشته بودم تمامش را شاه نخوانده بود و من قسم خوردم من بعد برای شاه هیچ چیز ننویسم، زیرا که دوره و زمانه طوری شده است مشک را با پشک فرقی نیست. چون این کتاب مادموازل را شروع کرده‌ام می‌نویسم و ان‌شاءالله من بعد هیچ چیز دیگر برای شاه نخواهم نوشت و اگر دماغم برسد من بعد تصنیف و تألیفی بکنم از برای دول خارجه است نه از برای ایران. چنانچه تاریخ مرو را دولت روس از من خواهش کرده تألیف خواهم کرد و خواهم فرستاد تا قدر من در آنجا معلوم بشود، نه در ایران ویران که هرکس خرتراست فاضل‌تر است، و هرکس خائن‌تر است معتبرتر است.

پنجشنبه ۳

چند روزست که دارالترجمه نمی‌روم. چند چیز مانع است. یکی پیله و اصرار میرزا علی خان نائینی^۱. یک وقتی با من بود و حالا کتابی منظوم در تفصیل ... بادکوبه نوشته و چنین تصور می‌کند که باید دنیا و آخرت به او

۱. این شخص بعد به صفاء السلطنه ملقب شد.

سجده کند و کتابش را به من داده بود به نظر شاه برسانم. اقلأ هزار تومان انعام و لقب و منصب برای او استدعا بشود. به نظر شاه هم رساندم ابدأ محل اعتنا نشد. دیگر میرزا علی خان مترجم الممالک است که خیالات چرسی او را بر این داشته است که چرا برادر کوچکش آقابالاخان سردار شده و صاحب کرورها مکننت و او بی چیز است. به یک جهت حق دارد. اما به من چه. دیگر پسر وکیل آقای مرحوم است ... به این جهات دارالترجمه کمتر می‌روم.

یکشنبه ۶

من در باغچه مشغول ترجمه جلد سیم مادموازل پانسیه هستم. امروز بندگان همایون به طلوزان فرمودند که برات قیمت اسباب موزیک که دو سه سال قبل از این به توسط لومر ابتیاع شده بود و تا به حال پولش نرسیده بود حواله کردند.

یکشنبه ۲۰

من منزل مانده مشغول ترجمه شدم.

جمعه ۲۵

من منزل مانده مشغول ترجمه بودم.

۱۳۱۲

محرم

شنبه ۳

من حقیقت این است که مدت‌هاست می‌خواهم یک بهانه پیدا کنم و ترک نوکری بکنم. دیدم هیچ بهانه بهتر از این نیست. به خیال این بودم که هیچ نروم در خانه.

دوشنبه ۱۲

از اتفاقات عجیب اینکه میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء را که ظرف هفت ماه به واسطه طیب مخصوص شاه

شد عصای مرصع گرفت و با تقویت زیاد روحانی من «جناب» شد. قریب سیصد تومان جیره و علیق از برای او جابه‌جا کردم و حالا یکی از معتبرین اطبای حضور است و در تمام این مدت در سفر و حضر منزل من بوده دیشب هم اینجا بود با وجودی که کسالت مزاج را دید این قدر حقوق تحویل نداد که امروز را با من باشد که فردا به اتفاق برویم.

چهارشنبه ۱۴ خیالم این بود که روزنامه این سفرم را به خلاف اسفار سابقه بنویسم، یعنی روز به روز ننویسم. اکتفا به مطالب عمده مفیده نمایم. لذا تعیین ایام نمی‌کنم.

جمادی‌الاولی

پنجشنبه ۲ از آنجا به اتفاق شمس‌العلماء به خانه آقاعلی‌اکبر مجتهد بروجردی که مهمان بودیم رفتیم. آقاشیخ فضل‌الله نوری مجتهد و جمعی دیگر از آقایان و عمیدالملک و سجدالاشراف هم آنجا بودند.

یکشنبه ۵ دو ساعت و نیم از شب رفته مراجعت به باغچه کردم و چون این مأموریت خیلی محرمانه است حتی در روزنامه شخصی خودم هم نمی‌نویسم.

شنبه ۱۱ صبح به عادت معهود به دارالترجمه و در خانه رفتیم. شنبه ۲۱ امروز صبح دارالترجمه رفتیم. هنوز نشسته احضار به در خانه شدم.

جمعه ۲۴ من باغچه رفته مشغول ترجمه بودم.

جمادی‌الثانیه

شنبه ۲ من از اول سواری تا سر ناهار همین‌طور سواره به عادت ازمنه قدیم روزنامه می‌خواندم و خاطر همایون را مشغول می‌داشتم.

یکشنبه ۳ من از منزل بیرون نرفته جلد چهارم شرح حال مادمازل مون پانسیه را تمام نمودم.

شنبه ۹ امروز صبح پیاده دارالترجمه رفته. ... بعد از دارالترجمه در خانه شرفیاب شدم.

سه‌شنبه ۱۲ امروز دارالترجمه رفتم. شاه سوار شده بودند.

چهارشنبه ۱۳ بستگان همایون تاریخ مفصل مملکت فرانسه را می‌خواهند ترجمه بشود. مترجمین را احضار فرموده بودند. در این بین اجزای مجلس تألیف را هم ضمیمه کرده به حضور بردم.

چهارشنبه ۲۰ من این روزها مشغول نوشتن تاریخ الکساندر سوم امپراطور روس هستم.

پنجشنبه ۲۱ بعد از ناهار بستگان همایون مدرسه دارالفنون تشریف بردند.

رجب

شنبه ۱ از آنجا به دارالترجمه و از دارالترجمه به در خانه رفتم.

یکشنبه ۲ بستگان همایون اطاق را خلوت فرموده کتابچه‌ای از جیبشان درآورده با کمال تغیر فرمودند این کتابچه را کی چاپ کرده است؟ من عرض کردم التفات کنید بینم چه چیزست. بعد که معلوم شد رباعیات چندی است

که پسر شمس‌الشعراى حالیه به نظم آورده است. این پسر شمس‌الشعرا خواهرزاده تاج‌الدوله است. چند نسخه از این رباعیات را نزد خاله خود فرستاده بود که یکی را هم به شاه بدهند بلکه انعامی برای او بگیرند و شاه برای اینکه انعامی به او ندهند ایراد فرموده بودند که چرا چند رباعی هزلیات در آخر آن است و کم کم خیالشان قوت گرفته بود که به من هم تغییر بکنند. اما بعد هم صد تومان انعام به پسر شمس‌العلماء دادند و هم از من عذر خواستند.

دوشنبه ۳ من در منزل مانده مشغول ترجمه تاریخ امپراطور روس بودم.

چهارشنبه ۵ میرزا محمدعلی خط‌ساز شیرازی نوکر میرزارضاقلی خان منشی صدراعظم که چند سال قبل نوشتجات مجعول درست کرده کردستان رفته آنجا را هم زده بود بعضی احکام جعلی ساخته به ترشیز رفته بود، این محمد میرزای هم حاکم ترشیز بود (یعنی پسر اسدالله میرزا نوه ظل‌السلطان) او را حبس کرده و شکنجه کرده بود و سه چهارهزار تومان از او گرفته بود، بعد به اسم اینکه این شخص از دوستان ملک‌خان است و دو سه جلد کتاب فرنگی میان اسبابش بوده زنجیر به گردنش گذاشته به مشهد فرستاده بود. هیچ وقت مملکت به این شلوغی نبوده است که حالا هست. از آنجا به باغچه (رفته) و همه روز را مشغول ترجمه بودم.

جمعه ۷

شعبان

یکشنبه ۲۸ بندگان همایون به نفس نفیس مبارک مسجد شاه رفته ختم میرزای شیرازی را برچیدند.

رمضان

سه شنبه ۱۴ ندیم‌باشی ولیعهد ملامحمد معروف به «مسیو» که تحصیل فرانسه را بیست و دو سال قبل ازین در مکتب مشیریه که آن وقت دماغی داشتم و میلی به کار که ایجاد نموده بودم تحصیل کرده است دیدن از من کرد. ... یک ساعت به غروب مانده به باغ صدراعظم رفته دو دقیقه ایشان را ملاقات کرده کتابچه ایام توقف جنرال کولاپوتکین را به ایشان دادم، مراجعت به خانه شد.

یکشنبه ۲۶ غروب خانه شمس‌العلماء رفتم. او را وکیل نمودم حسن آباد را به فروش رساند.

شوال

پنجشنبه ۱ من اجباراً تا انتهای سلام سردر در خانه ماندم. زیرا که سردر آلاچی مجلس دارالترجمه است و ناگزیر شدم که آنجا باشم و پیشکش به حضور رسانم و اثبات وجودی کنم.

چهارشنبه ۷ عرض کردم که این طبییهای ایرانی هر یک یک دو ماه نزد استاد تحصیل طب کرده‌اند.

چهارشنبه ۲۸ وقت ناهار روزنامه خوانده بعد شهر آمدم.

ذی القعدة

چهارشنبه ۵ عزیزخان همه را به قوت عشق صدارت شاهنامه خوانی می کرد.

سه شنبه ۲۵ تاریخ سلطنت خانواده رومانوف را با جلوس این امپراطور [که] به خواهش روس ها تألیف و تصنیف کردم تمام شده است لازم بود عریضه هم به امپراطور نوشته شود. خود مسوده کرده به مرل دادم که تصحیح و پاکنویس کند.

ذی الحجه

جمعه ۱۳ من همه را در شهر مشغول ترجمه بودم و بیست صفحه ترجمه نمودم.

دوشنبه ۱۶ کتاب تاریخ اسکندر سوم امپراطور روس که بعد از فوت او تألیف نموده بودم و مدتی است که به دست کاتب و مذهب داده ام تا در کمال خوبی و زیبایی با خط خوش و جلد عالی و محفظه مرواریددوز ساخته و پرداختند و تمام کرده بودند به سفارت روس در زرگنده رفتم و تسلیم وزیر مختار روس کردم که به پترزبورگ بفرستد.

سه شنبه ۱۷ مسیو والدزوف قنصل جنرال روس که در مشهد است به سفارت روس در طهران نوشته بود این خواندار و اراضی اطراف او که انگلیسی ها از خاک ایران بدون اجازه و سند تصرف کرده اند اراضی ای است که ... به علاوه آثار دو شهر قدیم بزرگ در اینجا موجود است

که در سوابق ایام وقتی که ایران ویران نشده بود راه کاروان به بلوچستان و خراسان و کرمان و افغانستان از همین جا بوده است و این دو شهری که هر دو موسوم به خوندارند یکی علیا و دیگری سفلی چهارسوق و عکاظ سیستان و بلوچستان و خراسان و کرمان بوده است. ... ضرری که من در این پیغام بری نمودم که یک نقشه خوب ایران داشتم که به زحمت تحصیل کرده بودم با خود بردم که به صدراعظم موقع این خواندار را نشان بدهم صدراعظم از من گرفتند و در کیفشان گذاشتند و حالا باید به طول مدت و مبلغی از انگلیس بخرم. ... سرناهار حاضر شده روزنامه خوانده مراجعت به خانه کردم.

چهارشنبه ۲۶

صبح در خانه رفتم. در موقع خلوتی به شاه عرض کردم که علما از شما کمال رنجش را دارند. یک دو کاغذی که در توهمین آنها نوشته اند و منتشر ساخته اند به تحریک شما می دانند و حرفشان این است که اگر بندگان پادشاهی بی اطلاعند، یعنی خودشان تحریک نکرده اند. چرا مرتکب را به دست نمی آورند که تنبیه کنند. بندگان همایون قسم یاد کردند که ایشان تحریک نکرده اند و تا دیروز هم نمی دانستند و مرا مأمور کردند خانه میرزا حسن آشتیانی و شیخ فضل الله رفته این مسئله را به آنها معلوم سازم. عصری به اتفاق شمس العلماء که منزل من بود خانه حاجی میرزا حسن آشتیانی رفتم. این شخص را تا به حال درست ندیده

بودم. مرد بسیار محیل عالمی است. با زبانهای چرب و نرم از دلش بیرون کرده بعد خانه شیخ فضل الله رفتم. نبود. به اتفاق شمس العلماء که همراه من بود خانه آمدم. شیخ فضل الله آنجا آمد. تفصیل را به او حالی کردم. مطمئن شد و با کمال خوشحالی رفت. به واسطه رفتن اهل خانه به حرمخانه به باغچه ترفته در خانه شهر ماندم.

۱۳۱۳

محرم

جمعه ۱۰

از روز عاشورا تا امروز که سه شنبه بیست و سوم است روزنامه خودم را ننوشته ام و ای کاش که این چند روز در دنیا نبودم و هیچ وقت قلم من به شرح این تفصیل به مرکب نمی رسید. ای کاش اختراع کاغذ نشده بود. ای کاش مخترع این خط ترتیب خط نمی داد. ای کاش ایجاد مرکب در عالم نشده بود. (فوت مادرش)

صفر

جمعه ۱۰

خلاصه با نواب مشکوة الدوله و سیدحسین مترجم هندی که کیسه دوخته اش بلندتر از روده عمر و وسیع تر از کرم مرتضی علی (ع) [است] و می خواهد به جهت ترجمه یک کتاب نامربوط از شاه و شاهزاده ها و صدراعظم و وزرا اقلاً پنج هزار تومان بگیرد به این طمع اردو آمده منزل من است.

یکشنبه ۲۶

تفصیلی در روزنامه تبریز موسوم به «ناصری» نوشته بودند ... بیکم هم از من قهر کرده است که چرا او وقتی که وارد منزل من می شود ... رقص کابلی نمی کند و کتاب می خوانم. توقعات غریبی مردم از من دارند که ترک عادت پنجاه و چهار سال زندگی خودم را نموده محض خوشامد آنها یا دلچکی کنم یا قمار بیازم یا رقص کنم. در عنفوان جوانی این کارها را نکرده ام حالا که هم پیرم و هم دلمرده.

چهارشنبه ۲۹

سر ناهار روزنامه خواندم.

ربیع الاول

یکشنبه ۱۱

مجیرالدوله از میان کیف خود پاکتی به من نمود که به خط جلی بر روی پاکت نوشته شده بود «اعلان ملتی». در جوف پاکت صفحه ای بود به خط نسخ که تماماً توهین از وجود مبارک ولی نعمت ما بود. از این پاکتها نمی دانم کدام حرامزاده ناسپاسی نوشته و به دیوارهای شهر چسبانده بود. ... یقین کردم که کار علمای بر ضد دولت است و بایست هم حدس من صائب باشد. زیرا وقتی که به جهت اصلاح حسب الامر سه ماه قبل از این خانه حاجی میرزا حسن آشتیانی رفتم او مخصوصاً در ضمن تهدیداتش می گفت حالا که به حکم شاه از ما بد می نویسند ما هم می توانیم از شاه بد بنویسیم. عین آن اعلان را دارم اما نمی خواهم روزنامه خود را با ثبت این صفحه سخیفه ملوث کنم.

- دوشنبه ۱۲ وزیر مختار روس را ملاقات کردم اعلانی به من نمود که در شهر تبریز بر ضد ولیعهد و طایفه طباطبائی یعنی نظام‌العلمای اطروش و قائم‌مقام و غیره نوشته و به دیوارها چسبانده بودند. اعلان تبریزی‌ها بدتر و سخت‌تر اما بامعنی‌تر از اعلانات ملتی طهران بود. با اینکه سواد او را گرفته‌ام و دارم به جهت اینکه روزنامه خود را نجس نکنم این را هم ثبت نمی‌کنم. برای من شجره طیبه اصل و فرعش فرقی ندارد. پادشاه به منزله ساقه است و اولادش شاخه. توهین به ادنی بسته سلطنت اگرچه کنیز سیاه باشد بر من ناگوار است.
- سه‌شنبه ۱۳ من در سر شام بودم روزنامه شرح سولی صدراعظم هانری چهارم پادشاه فرانسه را می‌خواندم.
- پنجشنبه ۱۵ مشغول ترجمه جلد ششم مادموازل مون پانسیه هستم. شب ناظم‌الاطباء با من بود.
- چهارشنبه ۲۱ دیشب می‌فرمودند که در نهاوند غاری پیدا شده در میان این غار بعضی مجسمات از سنگ است. آقارضاقلی برادر اعتمادالحضره را برای انکشاف آنجا فرستادم. معلوم خواهد شد و خواهم نوشت.
- یکشنبه ۲۵ عصر عبدالحسین خان ناصرالسلطنه (فخرالملک قبلی) دیدن کرد.
- جمعه ۳۰ بازدید عبدالحسین خان ناصرالسلطنه رفتم. ... جلد ششم ترجمه مادموازل مون پانسیه را به اتمام رساندم.

- ربیع‌الثانی یکشنبه ۹ من منزل مانده شروع به ترجمه جلد هفتم شرح حال مادموازل پانسیه نمودم.
- چهارشنبه ۱۲ بندگان همایون را خیلی طالب و راغب سفر رابع فرنگ یافتم. امیدوارم که این سفر سر نگیرد زیرا در بدترین مواقع این سفر را می‌فرمایند...
- شنبه ۱۵ جلد ششم ترجمه مون پانسیه که از دست کاتب بیرون آمده بود با عریضه به حضور فرستادم که در سر ناهار مجیدآباد به نظر رسیده بود. در جواب عریضه دستخطی مبنی بر کمال التفات مرقوم داشته بودند.
- سه‌شنبه ۱۸ امروز در خانه رفته غلامعلی میرزای پسر مشکوةالدوله را هم که یک صورت دورنمایی یا خودش کشیده و نقاشی نموده و یا کار دیگری بود آورده بود تقدیم حضور همایونی نماید همراه بردم و مقصود از تقدیم این صورت این است که مشکوةالدوله می‌خواهد لقبی برای پسرش گرفته شود.
- چهارشنبه ۱۹ امروز دستخطی به من مرحمت شده است... جناب صدراعظم چهل و پنج سال تمام است که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه به نوکری و خدمت ما مشغول است. در این مدت متمادی چه در مأموریت‌های خارج از ایران و چه در داخله و نظامی و حکومتی و غیره و چه در خلوت همایونی و مترجمی مخصوص جز صداقت و راستی از او مشاهده نشده است. به‌علاوه کتبی که در این سی سال آخر تألیف و تصنیف

و ترجمه نموده و روزنامه‌ها ایجاد کرده حسن تربیت ما را در ماده خود ظاهر ساخته. لهذا محض بروز مراجع کامله خودمان درباره او در این موقع که سال چهل و پنجم نوکری اوست علاوه بر امتیازات سابقه که در این مدت تحصیل کرده نشان شیر و خورشید مرصع از درجه اول به اعتمادالسلطنه مرحمت و اعطاء فرمودیم، شهر ربیع الثانی قوی ثیل ۱۳۱۳.

جمادی الاولی

- یکشنبه ۱ من چادر مانده مشغول ترجمه کتاب مون پانسیه بودم.
 جمعه ۱۳ من باغچه رفته تا غروب آنجا بودم مشغول ترجمه بوده عصر به خانه آمدم.
 یکشنبه ۱۵ من باغ رفته مشغول ترجمه بودم.
 دوشنبه ۱۶ بعد از نهار شاه مراجعت به باغچه نمودم.
 چهارشنبه ۱۸ مثل روز قبل در خانه رفته مراجعت به باغچه شد.
 پنجشنبه ۱۹ من باغ رفته مشغول ترجمه بودم.
 جمعه ۲۰ بعد از این مختصر فرمایش مقرر داشتند اندرون روم و در تمام کتابخانه اندرون جست و جو کنم آنچه کتاب ترجمه از السنه به فارسی است علی حده گذارم. یک روز تمام مشغول شدیم. یکصد و هفتاد جلد کتاب خارج کردیم و علی حده گذاشتیم. ... سه سال قبل از این عهد کرده بودم دیگر اندرون شاه نروم، از آنجائی که حسب الامر باید اطاعت نمود رفتم. اما دیگر به خدا قسم که نخواهم رفت.

جمعه ۲۷ من باغچه رفتم مشغول ترجمه کتاب شاه بودم و امروز ترجمه شرح حال مادموازل مون پانسیه که جلد هفتمش باشد به اتمام رسید.

جمادی الاخره

دوشنبه ۷

من سوار شده خودم به «قلعه نو» رفتم و این انکشاف ذیل را از آنجا نموده مراجعت به چادر نمودم. در طرف جنوب شرقی ده خیر و جنوب غربی قلعه نو خالصه نزدیک تر به قلعه نو تا به ده خیر تپه ای است مصنوعی. تقریباً هزار ذرع محاط این تپه است و سی ذرع به خط عمودی ارتفاعش. آثار خندق دور این پیداست و بیرون از خندق آثار قلعه بسیار قدیمی، خیلی کهنه تر و قدیمتر از قلاع شهر ری. این تپه به قولی حالا موسوم به آسیای بادی است؛ به قولی قلعه افراسیاب بالای این تپه بنای عجیبی است. ایوان بسیار بزرگی که در پایه های قطور از سنگ و آجر مخلوط رو به مشرق داشته و پشت این ایوان یک پی چهار صغه یا چهار اطاقی نمایان است که باید گنبد بسیار مرتفعی روی آن بوده باشد. آجرهایی که در این بنا کار شده یک چارک در یک چارک با سه گره قطر است. زیر این گنبد دالانی است به عرض یک ذرع با پی ها از سنگ و گچ و طاق از آجر. آنچه می شود شخص داخل بشود عجاله قریب بیست ذرع طول است، لیکن پیداست اگر آن خاک را بردارند باید امتدادش خیلی باشد. علی العجاله چنین به

نظر می‌آید که مدخل این دالان نیز رو به مغرب است. ولیکن بدو این‌طور نبوده، دهنته دالان رو به جنوب بوده است. ده ذرع تقریباً که از طرف جنوب به شمال می‌رود آن وقت منحرف شده رو به مشرق امتداد پیدا می‌کرد. حالا چند ذرع از مدخل اولی اصلی که رو به جنوب بوده باقی است. بعد خراب شده یا دستی خراب کرده‌اند. آن وقت مدخل رو به مغرب دالان نمایان می‌شود و اطراف این بنای بزرگ وسطی ابنیه زیاد بوده که پی‌ها و پایه‌ها از سنگ و آجر و آهک و گچ نمایان است. تپله شکسته، چه از کاشی و چه از گل، در این تپه فراوان است. وضع بنا به عمارت سلطنتی می‌ماند. چیزی که از برای من مشکوک است آیا این عمارت مسکون بوده. یا دخمه بوده. این دالانی است که در زیر این بنا است و هنوز هم در دهات اطراف آجرهای آنجا را می‌کنند و می‌برند و از قرار گفته شخصی سی سال قبل از این فرنگی اینجا آمده بود و کاوش زیادی کرده بود و از همین دخمه خشت طلائی و بعضی اسباب بیرون برده بوده است و یک دو سال قبل از این یکی از اهالی ده خیر معروف است یک دانه پولی شبیه به امپریال از طلا پیدا کرده بوده است. در هر صورت جای بسیار عجیبی است و قابل کاوش و تحقیقات علمی است و بنا به بنای یونانی بیشتر شبیه است تا بنای عرب و عجم، انتهی. خلاصه غروب بازدید میرشکار رفته مراجعت به چادر نمودم.

سه‌شنبه ۸

امروز صبح عمادالدوله منزل من آمده شهر رفت. من در خانه رفتم. امروز بندگان همایون دندان مبارکشان را کشیدند. این دندان که دو ماه بود درد می‌کرد. ناگزیر از کشیدن بودند. در چال طرخان کشیده شد و آسوده شدند. خداوند به وجود مبارک المی و علتی نرساند. امروز را تا شام در خانه بودم. عصری که دندان را کشیدند و جزئی راحت شدند با حضور نایب‌السلطنه که نشسته بود عرض کردم هرچه و هرکس که اسباب زحمت مبارک است یقیناً از این دندان که جزو بدن شما است عزیزتر نیست. همین‌طور که از برای حفظ صحت و سلامتی بدن دندان کشیدید و راحت شدید همین‌طور هم مصدع و مزاحم را دفع فرمائید.

چهارشنبه ۹

امروز صبح زود از چال طرخان با کالسکه دیوانی به حضرت عبدالعظیم آمده، بعد از زیارت و فاتحه مضجع و والده که از وقتی که امانت گذاشته شده نرفته بودم به خانه نایب‌التولیه رفته ناهار آنجا خورده بعد از صرف ناهار با درشکه خودم که از شهر آورده بودند شهر آمدم.

پنجشنبه ۱۰

امروز صبح به خانه انتظام‌الدوله که دو پسرش فوت شده بودند رفتم. دو پسران انتظام‌الدوله که حالا سردار امجد است به مرض دیفتری فوت شدند. این سردار امجد که میرزا عبدالله خان یوشی است در سفر فرنگ اول بندگان همایون که مقارن هزار و دوست و نود است و در آن سفر چون همشیره‌اش عایشه خانم همراه

بود او هم ملتزم رکاب بود و اسمش را در جرگه ملتزمین میرزا عبدالله فراش خلوت نوشتند و حالا سردار امجد حاکم مازندران و رئیس کل قشون آن سامان و مبال خانه‌اش از تمام زندگی و خانه من بزرگتر و معتبرتر است. متجاوز از سیصد هزار تومان املاک در مازندران دارد و سالی سی چهل هزار تومان فایده از روی حسد نمی‌نویسم و از روی حقیقت است. مسلماً اعلیحضرت این قبیل اشخاص را ترقی بدهند و ماها را پست فرمایند خداوند جل شأنه یک مرتبه تلافی می‌فرماید و به مردن دو اولاد پی‌درپی قلب سردار امجد را اقلای یک سه چهار روزی ملول می‌سازد. باری از خانه سردار امجد مراجعت به خانه شد.

جمعه ۱۱

امروز صبح عمادالاطباء و صدرالملک و منوچهر میرزا دیدن کردند. بعد از رفتن حضرات در خانه رفته مراجعت به باغچه شد. غروب منزل نظام‌الملک دیدن رفتیم. دیشب سفارت عثمانی به شام مدعو بودم رفتیم. صدراعظم هم تشریف داشتند. شام ایرانی و فرنگی و عثمانی مخلوط به هم صرف شد.

شنبه ۱۲

امروز اهل خانه به اسماعیل آباد رفتند. من هم در خانه رفته بعد از ناهار شاه به اسماعیل آباد رفتیم. معلوم شد که امین‌همایون از وزارت تجارت معزول شده و تفصیلش این است. پیرشب بندگان همایون غفلة و بی‌خبر شام در بیرون میل فرمودند. به محض اینکه در سر سفره شام نشستند کاغذی از صدراعظم رسید که

بعد از ملاحظه آن کاغذ تغییر کلی در خاطر مبارک پیدا شد و کسل شدند و بعد از صرف شام نایب‌السلطنه را احضار کردند. قریب یک ساعتی با او خلوت نمودند. معلوم شد که صدراعظم نوشته بود تجار و کسبه بازار به تحریک امین‌همایون محض عداوت حاجی محمدحسن امین دارالضرب فردا تمام دکان و بازار را خواهند بست که پول سیاه ترقی کرده است و در تومانی سی شاهی تنزل پیدا کرده است، یعنی در صد تومان پول سیاه باید پانزده تومان داد تا پول سفید گرفت. بندگان همایون محض اینکه بروز شورش در طهران نشود چون که می‌دانند و از همه بهتر مطلعند که مردم طهران از گرانی ارزاق و بی‌اعتدالی اجزای حکومت به چه پایه و اندازه دلخورند، حکم به عزل امین‌همایون دادند و فرمایش شد به نایب‌السلطنه که تمام قشون ساخلوی طهران را فشتنگ داده و توپخانه را هم حاضر نماید که اگر شورش برپا شود رفع غایله نمایند. من نمی‌دانم تا کی و تا چند باید عداوت رجال دولت با هم از شأن و شوکت سلطنت بکاهد. عزل امین‌همایون یا عرض چند نفر کسبه قشون را حاضر جنگ نمودن گمان می‌کنم جز اسباب جسارت مردم و جری شدنشان به پادشاه فایده دیگری نداشته باشد. به ما چه! به قول عوام نه سر پیازیم و نه ته پیاز نه ملاغیث. اما چون نمک پادشاه را می‌خوریم دلمان می‌سوزد و از خداوند استقامت مزاج همایون و

آسودگی سلطنت اعلیحضرت را می‌طلبیم، آمین یا رب‌العالمین. به‌جای امین‌همایون مشیرالدوله وزیر عدلیه که هفت ماه قبل از این به اغوای همین صدراعظم این شغل را از او گرفتند باز به توسط همین صدراعظم مجدداً وزارت تجارت را به او دادند. مهدی‌خان آجودان مخصوص پنج‌هزار تومان و امین‌حضور شش‌هزار تومان می‌دادند صدراعظم مانع شد و چنین صلاح دید که به مشیرالدوله داده شود.

یکشنبه ۱۳ امروز هم در اسماعیل‌آباد بودم و حدود این ده را معین کردم که اگر صاحبی بکنم سالی سه چهارهزار تومان فایده خواهم برد.

دوشنبه ۱۴ امروز از اسماعیل‌آباد شهر آمده خانه‌طلوزان رفته، از آنجا مراجعت به باغچه نمودم. بندگان همایون هم سوار شدند و به دوشان‌تپه تشریف بردند. عصر دیدنی از شارژدفر روس کرده شب را چون اهل خانه در اسماعیل‌آباد بودند بیرون شام خورده خوابیدم.

سه‌شنبه ۱۵ امروز صبح که در خانه رفتم امین‌همایون را دیدم بسیار کسل، واقعاً این وزارت تجارت شش‌هفت‌ماهه قابل این همه تبختر نبود که این مرد که پیدا کرده بود. این شخص طوری عجول بود که فرصت به حکاک نداد که مهرش را روی عقیق بکند، به خط بد در روی برنج امین‌همایون وزیر تجارت حک کردند و مجلس دربار چون سرایدارباشی بود و اختیار عمارات در دستش محکمه تجارت قرار داده بود و در معنی خودش را

صدراعظم کرده بود. بعد از ناهار شاه مراجعت به خانه شد. امشب هم در خانه مشیرالدوله که سفیر عثمانی مهمان است و صدراعظم هم آنجا مدعوند مهمان هستم. تا بعد چه شود. مهمانی رفتم. خیلی خوش گذشت. اما امروز صبح وقت اذان صبح که علی‌الرسم از اندرون بیرون آمده نمازی خوانده مشغول تصحیح و تبیض جلد هفتم مادموازل مون پانسیه بودم آفتاب هنوز درنیامده بود دیدم ادیب‌الملک آمده است داخل اطاق شد و آنجائی که کلیه من از این عالم و آدم مایوسم از ورود ایشان در این وقت جز خبر شر چیزی تصور نکردم. بعد از طی تعارفات گفت دیشب بندگان همایون ارواح‌العالمین فداه ساعت سه از شب رفته مرا احضار کردند و در کمال التفات و مهربانی فرمودند که سالنامه‌های امسال را به کسی تقسیم نکنید و به هر که هم داده شده پس بگیرید. هر سال قریب بیست سال است من به سالنامه‌ها یک چیزی الحاق می‌کردم و برای بصیرت و اطلاع مردم این مملکت ژغرافیا و تواریخ ایران و رجال و نساء و غیره غیره به طبع می‌رساندم. در ظرف سنه ماضیه چون مشغول ترجمه شرح حال مادموازل مون پانسیه بودم مجال نکرده بودم از این قبیل چیزها تألیفی نمایم، لهذا خواستم از برای بصیرت مردم مختصر تاریخ فرانسه را بالوئی چهاردهم از اول سلطنت لوئی چهاردهم تا اواخر سلطنت و سرگذشت مادموازل مون پانسیه بنگارم. دو مجلد از

هفت جلد امسال به طبع رسیده بود که ابداً ضرری به دین و دولت و ملت نداشت، نمی دانم به چه جهت میل مبارک بر این اقتضا کرده که این کتب جمع شود. هزار و پانصد تومان به من ضرر رسید و هزار و پانصد کرور یأس. دلخوری به من رو داد. «غیرتسلیم و رضا کو چاره ای!» فی الفور اطاعت کردم. فرستادم کتب را جمع نمودند و بعد پیاده در خانه رفته در موقع ناهار بودم. پسر میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء میرزا علی اصغرخان که در فرنگ تحصیل می کرد و از قراری که می گویند بعضی هرزگیها کرده بود و احضار به طهران شده بود به واسطه خواهش پدرش به حضور همایون معرفی نمودم. عصر میرزا زین العابدین. نایب الوزاره کاشی شریف الدوله که مأمور کارگزاری امور خارجه تبریز بود و نسبت فتنه تبریز را به او داده بودند دیدن کرد. شرحی از سبب اغتشاش آنجا می گفت که حقیقت کراهت از تحریر آن دارم. همین قدر است آب از سرچشمه گل است. خداوند پادشاه ما را صد و بیست سال عمر بدهد و رجالی برای دولت ما ایجاد فرماید که دولت بی نوکر قابل نمی تواند زیست کند. آذربایجان به تقلید طهران، اصفهان و خراسان به تقلید آنجا در هیچ جا نظم و ترتیبی پیدا نیست.

صبح منزل امین الدوله رفته از آنجا در خانه، بعد از ناهار شاه مراجعت به منزل نمودم، عصر حاجی مشیر لشکر و صدرالملک و غیره دیدن کردند.

پنجشنبه ۱۷

جمعه ۱۸

امروز بندگان همایون سوار شدند و به دوشان تپه تشریف بردند. صبحی که از در خانه من عبور می فرمودند شاطر باشی را فرستاده بودند که شب حاضر باشم. بعد سنگلج به فاتحه خوانی عبدالباقی رفته، از آنجا خانه آجودان باشی محمدحسن خان که مادرزنش مرده بود رفته، بعد باغچه آمدم. امروز عریضه به خاکپای همایون عرض کردم که سواد عریضه و دستخطی که مرحمت شده عیناً اینجا می نگارم.

سواد دستخط همایون

عریضه مفصل شما را خواندم. اکتفا در جواب به همین کلمات می کنم و کافیهست. شخص باید در دنیا فیلسوف باشد و حکیم. این دنیای بی معنی ابداً به این گفت و گوها نمی ارزد. یعنی هیچ نمی ارزد و ابداً هیچ کس به هیچ کس دردسر نباید بدهد. هرچه را می گویند بکن بکنند. هرچه را می گویند نکند نکند. ابداً سؤال و جواب ندارد.

حیف است (کذا) آنکه پریشان کنی دلی

زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی این عالم بی مصرف نجس هرگز به این حرفها نمی ارزد. آسوده خاطر باش. خوشحال و خوش مسرت باش و از التفات ما نهایت اطمینان داشته باش.

«دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی ارزد.» زیاده چه بنویسم خودت فیلسوف هستی. اما نه فیلسوف رشتی که هیچ نمی فهمد.

صورت عریضه

«تصدق خاکپای اقدس همایونت شوم، ان شاء الله از جسارت این عریضه والله به تاج و تخت شاهانه هیچ مقصود ندارد، جز عرض بیچارگی خود. بدواً جسارت می‌کند که هفتصد و پنج جلد از این کتاب تقدیم ادیب‌الملک شد. مابقی نیز تا پنج روز داده می‌شود. هزار و پانصد تومان ضرر که سهل است برای رضایت خاطر مبارک جانم را قربان می‌کنم. از عدم سعادت خدمات صادقانه خالی از شایبه چهل و پنج‌ساله خود و شصت‌ساله پدرم مقبول آستان مبارک نشد. چرا که جز شخص پادشاه احدی را در دولت نشناختیم. برای مردم اگر بد هم قطاری بودیم، اما برای وجود مبارک اعلیحضرت اقدس همایون ارواح‌العالمین فداه نوکر صدیق درست امین دوست‌خواه بودیم. زبان چاپلوسی و تملق و راه رسوخ به قلوب رجال دولت را بهتر از همه می‌دانستیم. اما با احدی مرابطه و مخالطه ننمودیم. پدرم که با سی هزار تومان قرض و بی‌کفن تصدق شد باز خانه‌زاد او سبک خودمان را از دست نداد. با هزار ناملایمات تقریباً نصف مائه را در نوکری گذراند. به امید اینکه قلب ولی نعمت از خانه‌زاد راضی خواهد بود و هر وقت هم از طرف دولت صدمه و بی‌رحمتی می‌دید تصور می‌کرد محض رضایت دیگران است که جنساً و طبعاً با غلام بدند، این می‌دید بی‌رحمتی از آن جهت می‌شود، لهذا هیچ عرضی نکرده دم نزد. امید

داشت البته وقتی خواهد رسید که در پیری و از کارافتادگی مراحم شاهانه تلافی مافات را خواهد کرد. اشخاصی که ده دوازده سال قبل فراش خلوت بودند و نان یومیه نداشتند در این مدت کم تمام امتیازات دولت را دارا شدند و القابی گرفتند که لازم‌اش فتح ختا و ختن است. به علاوه مالک یک کرور مکنت شدند. در اداره نظام و خارجه کسانی سردار با افتخار و سفیر کبیر شدند که به نمک مبارک شاهنشاه ده سال اجازه جلوس از غلام نداشتند که نه پدرشان معلوم است و نه خدماتشان و همچنین از سایر طبقات که عرضش جسارت است. دو سه کار مختصر در این مدت به غلام سپرده شد. من جمله کوچه پاک‌کنی و زباله‌برداری شهر بود. چهارهزار تومان دیوان در سال می‌داد. کارگزاران دیوانی آن را هم بر غلام روا ندیدند. سعایت کردند از غلام گرفته شد. حالا چهارده هزار تومان می‌دهند به علاوه فوج و سوار شهر طهران بدتر و خراب‌تر از شهر قم و جاجرم است. چون صاحب کار بسته به خودشان است نه مؤاخذه است و نه ایراد. یک کار پرزحمت بی‌فایده اسماً برای غلام مانده است که اتصالاً ایراد می‌گیرند. گاهی مسئله اعلان سیدهندی را بهانه می‌کنند و آن افتضاح چهار سال قبل به سر خانه‌زاد می‌آورند و ابداً تمجید از ده کرور بیست تألیفات خانه‌زاد نمودند. حالا دیگر به مطالب تاریخ فرانسه را حربه نموده‌اند، با وجودی که

به قدر ذره‌ای مطالعه این کتاب ضرر به دین و دولت و ملت وارد نمی‌آورد. بلکه ثابت می‌کند که لوئی چهاردهم با این تمجید و توصیف که کتب تواریخ از شجاعت و عدالت و سخاوت و علم او پر است چه جور آدمی بوده است تا عوام بدتر از انعام دعا به بقای سلطنت و وجود مبارک کنند که لله الحمد چنین پادشاه رثوف بزرگ عالمی دارند و ناسپاسی ننمایند. نمی‌دانم کدام مطلب این کتاب مضر به حال دولت بود. از این قبیل کتب به فارسی و عربی و ترکی هزار مجلد نوشته و طبع شده. تاریخ پترکیبر ترجمه سیول که در عهد شاه مرحوم طبع شده حاضر است ملاحظه فرمائید که بلوای روس را به چه زیانها بیان کرده. تاریخ ناپلئون اول که در وزارت مرحوم اعتضادالسلطنه به فارسی چاپ شد بلوای فرانسه را به چه وضوح بیان نموده. در آن ازمه چون رجال دولت مشغول به خدمات حقیقی دولت بودند ایرادی نمی‌گرفتند. حالا چون بحمدالله آسوده هستند و هیچ کاری ندارند و اثبات وجودی باید بکنند و با خانه‌زاد بی‌لطف هستند تمام خدمتشان را به ایراد به غلام منحصر نموده‌اند. در هر صورت عاجزانه مستدعی است مراحم ثلاثه ذیل درباره خانه‌زاد مبذول شود: اولاً چون هیچ امید ترقی آتیه نیست بلکه یقین به ذلت است کلیه خانه‌زاد را معاف فرمایند گوشه‌ای نشسته تا آخر عمر دعاگو باشم و به تلافی مافات تحصیل آخرت کنم. از دنیا که هیچ فایده

نبرده و حقیقه عرض می‌کنم قوه نوکری هم از غلام سلب شده، علیل گشته، مصدر هیچ خدمتی نمی‌تواند باشد. ثانیاً به خلاف آنچه عرض شده که مادر خانه‌زاد هشتاد هزار تومان پول نقد داشت، در صورتی که شوهر او سی سال قبل با سی هزار تومان قرض مرد، به حق خدا و به نمک پادشاه الان بعد از فروش حسن آباد و ادای قدری از قروض باز شش هفت هزار تومان قرض تنزیلی دارد، اجازه داده شود خانه و مایملک خود را حراج کند قروض را بدهد خانه مختصری کرایه کند و زندگانی نماید. ثالثاً حالا هشت هزار تومان بلکه زیادتیر موجب و مرسوم به خانه‌زاد مرحمت می‌شود (که از دوازده تومان موجب دارالفنون در چهل و پنج سال قبل متدرجاً به این مبلغ رسیده) از سال نو به طور مستمری و شهریه ماهی یکصد و پنجاه تومان به غلام مرحمت شود و باقی ضبط دیوانی گردد که بعد از این مدت نوکری والله با صداقت، بالله با امانت، اقلاً گرسنه نمیرد یا گدایی نکند. داخل شهر طهران هم به واسطه بی‌رحمتی اجزای حکومتی و پلیس نمی‌تواند بماند که آخر به آبروی قطره قطره تحصیل شده خواهند زد. از جان نمی‌ترسد. سرخص فرمایند در حضرت عبدالعظیم یا تجریش رفته خود را تسلیم مأمورین دیوانی آنجاها نماید و ابداً از خانه بیرون نیاید و به تمام مردم اعلان کند که خانه‌زاد مرده، بلکه این دو روزه بقیه عمر و زندگانی را آسوده به دعاگویی گذرانند. اگر مثل

سوابق ایام اعلیحضرت ولی نعمت روحانفاده چنانچه کراراً فرموده‌اند انس و میل به ترجمه خانه‌زاد را داشته باز این جسارت را نمی‌کرد تا قوه و چشم و گوش و هوش داشت با قلب روشن خدمت می‌کرد، حالا دیگر در خلوت همایونی مشابیه زینب زیادی است و ترجمه‌های غلام هم با آنچه فلان ارمنی یا غیر می‌کند هیچ رجحانی ندارد و مساویست. امر امر قدر قدرت اعلیحضرت همایون ارواحناده است.»

شب هم در خانه رفته باران شدیدی می‌بارید. تا ساعت سه و نیم مانده مراجعت به خانه شد.

علی‌الرسم در خانه رفته مراجعت به منزل شد.

چون عید حضرت فاطمه علیهاالسلام و هر سال علی‌الرسم در این روز متیرالسلطنه والدة نایب‌السلطنه جشن را برپا می‌دارند بندگان همایون هم آنجا تشریف می‌برند من در خانه نرفته از حاجی مشیر لشکر دیدنی کردم. بعد عرب صاحب را ملاقات نموده به باغچه رفتم.

امروز صبح پیاده در خانه رفته مراجعت به خانه شد. عصر زالو بستم و جهت بستن زالو آقارضاقلی برادر اعتمادالحضرة که جوان بیست و شش ساله بود در کمال سلامتی مزاج پریشب غفلة فوت کرد. من از سگته و فجأة نمی‌ترسم. انسان وقتی باید بمیرد. چه بهتر که بی‌صدمه ناخوشی و بی‌اذیت پرستار بمیرد. از این می‌ترسم که سگته ناقص شخص بکند مفلوج شود.

شنبه ۱۹

یکشنبه ۲۰

دوشنبه ۲۱

مثل حاجی خازن‌الملک پانزده سال در رختخواب افتاده باشد. بنا به این وحشت زالویی به طرف پائین انداختم.

امروز در خانه رفته مراجعت به باغچه نمودم. بندگان همایون عصر میدان مشق تشریف بردند. یکی از توپهای ته‌پر قزاقی ترکیده بود. از قراری که شنیدم یک نفر توپچی را کشته بود و سه نفر را زخمی کرده بود. خلق مبارک امروز چندان خوش نبود. از قراری که می‌گفتند در اندرون به واسطه بعضی نازهای خرکی خانم باشی متغیرند. عجب این است که پادشاه ما که مالک‌الرقاب چندین کزور نفسند و حق هر نوع عیش و خوشگذرانی دارند گاه‌گاهی محض تفریح خیال میل به طرفی می‌کند، به جای اینکه طرف مقابل در نهایت تمکین و شرف قبول این میل را نماید مثل الاغ وحشی لگد می‌اندازد. اگرچه همین فقره هم نزد عشاق یک نوع لذتی دارد و من چون در عمرم عاشق نشده‌ام این لذت شاعرانه را درک نکردم می‌گویند از یک طرف که اصرار شد و از طرفی انکار توجه و جذبه میل را بیشتر می‌نماید. این عقیده را به...^۱ می‌گذارم و در این قبیل کارها و جهاً من‌الوجه فضولی و مداخله نمی‌کنم.

اسباب عکس سفری به واسطه «توکو» از فرنگ خواسته بودم، صبح زودی دکان توکو رفتم اسباب را دیده و پسندیدم. از آنجا خانه طلوزان رفته بعد دکتر

سه‌شنبه ۲۲

چهارشنبه ۲۳

۱. یک کلمه خوانده نشد.

شیدر ناخوش را عیادت کرده منزل آمدم. عصر پارک امین‌الدوله رفتم. معلوم شد سلطان ابراهیم میرزای مشکوٰۃ‌الدوله که عتبات رفته و از کرمانشاهان عبور نموده عمادالدوله را مبتلا به زحمتی نموده و قریهٔ سمنگان ملکی خواهرش را که وقف است و تا پنج سال دیگر در اجارهٔ وکیل‌الدولهٔ کرمانشاهان است نزد دائیش شریف‌خان به هشتصد تومان اجاره داده هشتصد تومان مال‌الاجارهٔ سنهٔ آتیه و این حواله به امین‌الدوله است. امین‌الدوله می‌گفت امیرزادهٔ آزادهٔ مذکور نزد من پولی ندارد. دوهزار تومان در اول این سال به اسم همشیره‌اش به من قرض داد و می‌گفت چون از شما اطمینان ندارد لهذا این دوهزار تومان را به من قرض می‌دهد و بعد چندی هم فرستاد از قرار تومان سه شاهی از قول عیال شما همشیرهٔ خودش مطالبه منفعت کرد. من آن تنزیل را دادم. لیکن گفتم من بعد زیاده از تومانی صد دینار نخواهم داد. تا وقتی که امیرزاده به عتبات می‌رفتند این دوهزار تومان را از من گرفتند. معلوم شد سرکار والا از برای ده بیست تومان فایده که تومانی یک شاهی علاوه باشد مرا و خواهرشان را بدانم و رسوا نموده است. با کمال کسالت خاطر خانه آمدم و از دنیا و مافیها بدگمان و دلخور شدم که به هیچ‌یک در این عالم نمی‌توان رسوخ^۱ و اطمینان

داشت.

پنجشنبه ۲۴ چون موکب همایون به قصد دوازده شبه به جاجرود تشریف می‌برند من هم صبح به آن سمت حرکت کرده ناهار را سرخه حصار صرف نموده کالسکهٔ خود را پس فرستاده سواره به جاجرود رفتم. شب را با عمادالاطباء بودیم.

جمعه ۲۵ صبح دیدنی از صدراعظم کرده دم درب عمارت ایستاده موکب همایون که بیرون تشریف آوردند فرمودند سوار شوم. در رکاب بودم. گوک‌داغ ناهار میل فرمودند. بعد از ناهار مراجعت به منزل نمودم.

شنبه ۲۶ صبح بشیرالملک و میرشکار دیدن کردند. بعد از رفتن حضرات پیاده منزل سردار اکرم رفتم. سه چهار نفر فراش به احضارم رسید. سوار شده در سرناهار بودم. بعد به آفتاب‌گردان صدراعظم رفته که عرض لحنیه و اظهار خصوصیتی کنم. معلوم شد که آفتاب‌گردان از او نیست و از مجدالدوله است. در این بین ناهار آوردند. ناهار هردن‌بیلی^۱ از مجدالدوله و میرآخور و عزیزالسلطان و غیره و غیر خلاف ادب دیده برخاسته منزل آیم. ناهار کثیفی صرف کرده دو و نیم به غروب مانده منزل آمدم. از وقایع تازهٔ این ایام نامدارخان خزل را که از کرمانشاه امیرنظام به طهران فرستاده بود چند شب قبل در انبار دیوانی خفه کرده‌اند. اخباری هم که از

عثمانی‌ها می‌رسد چندان مناسب و شایسته برای آن دولت نیست. فتنه آرامنه به تحریک انگلیس‌ها در نهایت شدت است. بعید نیست که منجر به یک جای بزرگی شود، واللّٰه اعلم.

یکشنبه ۲۷

امروز مصمم سواری بودم. اما میل نکردم که از منزل بیرون آیم. همه را در منزل ماندم. همین قدر می‌دانم که بندگان همایون شکاری فرموده بودند. میرزا شریف دماوندی هم به رسم معمول من ورود کرد سبب آورده بود.

دوشنبه ۲۸

امروز صبح مصمم سواری در رکاب شدم. قریب یک فرسخ که راه رفتم راه سخت بود مراجعت به منزل صدراعظم نمودم. ناهار آنجا صرف کرده دو به غروب مانده مراجعت به منزل شد. جهانسوز میرزای امیر نوبان را دیدم. معلوم شد که از دست تعدیات آقاوجیه امیرخان سردار که حالا سردار معظم شده حاکم شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان و استرآباد را در اراده خود امیر تومان بست آمده است. جهت اینکه جهانسوز میرزا در قریه مغان شاهرود علاقه و خانه دارد. آقاوجیه به طمع املاک او تلگرافی به خاکپای مبارک کرده بود که بودن عیال و کسان جهانسوز میرزا اسباب اخلال حکومت من است. رجال دولت هم بی تحقیق حکم به ضبط اموال و مراد^۱ عیال او نموده

۱. کذا در اصل.

بودند. این پیرمرد بیچاره به این واسطه بست آمده است.

سه‌شنبه ۲۹

بندگان همایون سوار شدند. من در رکاب بودم. بعد از ناهار شاه مراجعت به منزل کردم.

رجب

چهارشنبه ۱

امروز تولد نیکلای دوم امپراتور روس است و شام در سفارت روس امشب مهمانم. صبح زودی با کالسکه دیوانی شهر رفتم. عصر دیدنی از دکتر شنیدر نمودم که بهتر است. آنجا شنیدم که دولت ایران ده‌هزار تومان تعارف گرفته است و حق‌کندن کوه و انکشاف نفایس که از قدیم‌الایام زیر زمین است به یک کمپانی فرانسوی واگذاشته است. اگر به قاعده و نظم خود دولت این کار را می‌کرد متجاوز از صد کروور فایده نقدی و صد هزار کروور و زاید [فایده] علمی می‌برد. باز چون به یک ملت متمدنی رجوع شده است همین قدر است از انکشافات عتیقه اخلاف ما شاید فایده علمی ببرند. شب را هم سفارت روس رفتم. صدراعظم هم با وجود کسالت مزاج از جاجرود آمده آنجا بود. عزالدوله، امین‌الدوله، مشیرالدوله، ظهیرالدوله و جمعی دیگر از ایرانی‌ها بودند. جای مرا پهلوی عزالدوله قرار داده بودند. ساعت شش مراجعت به خانه شد.

پنجشنبه ۲

صبح زودی با همان کالسکه دیوانی جاجرود آمدم. چون بندگان همایون سوار نشده بودند شرفیاب شدم.

جمعه ۳

امروز در رکاب سوار شدم. بعد از ناهار مراجعت شد. شنیدم دیروز در شکارگاه خاطر مبارک از مجدالدوله و سایر شکارچیان متالم شده و آقا مردک را که حالا آجودان حضور است ناظم سواری قرار داده‌اند و معدودی را معین کرده‌اند که در رکاب باشند و چون فحش زیادی به مجدالدوله داده بودند. او و اخوانش قهر کرده‌اند. بعد از ناهار شاه به منزل مراجعت شد.

یکشنبه ۵

از منزل تا سر ناهارگاه سواره روزنامه خواندم.

دوشنبه ۶

جلد هفتم مادموازل مون پانسیه را هم از شهر آورده بودند فرستادم به نظر مبارک برسد.

شعبان

چهارشنبه ۶

پرده‌ای که شب و مهتاب را می‌نماید بندگان همایون به دست مبارک مرقوم فرموده‌اند و بسیار خوب نقاشی کرده‌اند حقیقه‌ی جای هزار تحسین است و برای ما رعایای این دولت جای هزار شکر که همچو پادشاه عاقل عالم فاضل صنعتگر داریم که علاوه‌ی رأفت و مرحمت که جبلی ایشان است، چون خیلی تملق آقایان ازین رسم پرده کرده‌اند من به همین قدر اکتفا کرده گفتم که اگر این پرده کار میرزا محمد نقاش باشی کمال‌الملک است دویست تومان انعام به او بدهید. اگر کار استادان فرنگ است البته دویست تومان بخرید. حالا این تملق است و اغراق. ولیکن من با کمال بی‌بضاعتی که دارم اگر هم نمی‌دانستم که این صنعت شاهانه است

بی‌اغراق ده تومان می‌خریدم.

چهارشنبه ۱۳

از ترس اینکه مبادا صدراعظم بشتود با من خلوت کرده‌اند به بهانه‌ی اینکه روزنامه بخوانم داخل گالری شده در انتهای گالری فرمایشاتشان را کردند که حالا صلاح نمی‌دانم بنویسم. البته بعد خواهم نوشت از آنجا به سفارت روس رفتم.

سه‌شنبه ۱۹

تاریخ امپراطور نیکلای دوم امپراطور حالیه‌ی روسیه را که تألیف نموده‌ام تمام شد و دست‌کاتب است می‌نویسد.

رمضان

پنجشنبه ۲۰

به اتفاق شمس‌العلماء به خانه‌ی حاجی میرزا حسن مرشد که پهلوی نگارستان است رفتم ... در اطاقهای حاجی میرزا حسن قریب دویست نفر از شاهزاده‌ها و اعیان و غیره بودند و چون شب جمعه بود مجلس درویشی داشتند.

اعتمادالسلطنه شب پنجشنبه ۱۸ شوال همین سال درمی‌گذرد و میان ۲۰ رمضان تا مرگ مطلبی ننوشته است.

استخراج مطالب فرهنگی از روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه چهارشنبه ۲۲ آبان ۱۳۷۶ در لوس‌آنجلس پایان گرفت.